

زنان و خشونت!

نادره افشاري

يكي از رفتارهايي كه ناشي از دیدگاه استثماري و تملك‌جویانه‌ي دين اسلام به جهان پيرامون است، نگرش اين مكتب به موضوع جنسيت و پديده‌ي «زن» است. محمد در حجه‌الوداع يعني آخرين خطبه‌ي رسمي‌اي كه به نوعي وصيت‌نامه‌ي سياسي او شناخته شده و شامل سفارشات‌ي براي زندگي و رفتار مسلمانان است در رابطه با موضوع زن تئوري «عجيبی» دارد:

«... ايها الناس، فان لكم علي نساكم حقا، و لهن عليكم حقا لكم عليهن ان لا يوطئن فرشكم احدا تکرهونه، و عليهن ان لاياتين بفاحشه مبينه، فان فعلن فان الله قد اذن لكم ان تهجروهن [في المضاجيع] و تضربوهن ضربا غير مبرح فان انتهين فلهن رزقهن و كسوتهن بالمعروف، و استوصوا بالنساء خيرا، فانهن عندكم عوان لايملكن لانفسهن شيئا، و انكم انما اخذتموهن بامانه الله، و استحللتم فروجهن بكلمات الله، فاعفلوا ايهاالناس قولي، فاني قد بلغت، و قد تركت فكم ما ان اعتصتم به فلم تضلوا ابدا...» (۷۸)

ترجمه‌ي بخشي از خطبه‌ي حجه‌الوداع در رابطه با زنان چنين است:

«اي مردم، من اينك راجع به زن‌هاي شما صحبت مي‌كنم... وظيفه‌ي آن‌ها اين است كه نگذارند شخصي وارد بستر شما شود [جز خود شما] و كساني را كه مورد محبت شما نيستند به خانه راه ندهند. اگر آن‌ها به اين وظيفه عمل نكردند، خداوند به شما اجازه داده است كه در بستري جداگانه استراحت كنيد، و آن‌ها را كنك بزويد، ولي نه به شدت... چون آن‌ها در خانه‌ي شما يك محبوس هستند و از خود اختياري ندارند و با يك محبوس كه از خود اختياري ندارد، بايد با محبت [!] رفتار كرد...» (۷۹)

ابوالقاسم پاينده در ترجمه‌ي همين خطبه [حجه‌الوداع] در جلد چهارم تاريخ طبري، از قول محمد مي‌نويسد: «... اما بعد، اي مردم شما بر زنانتان حقي داريد و آن‌ها نيز بر شما حقي دارند. حق شما بر زنانتان چنان است كه كسي را كه از او بيزاريد بر فرش شما ننشانند و مرتكب كار زشت نشوند و اگر مرتكب شدند خدا به شما اجازه داده كه در خوابگاه از آن‌ها دوري كنيد و آن‌ها را نه چندان سخت بزويد؛ اگر دست برداشتند روزي و پوشش [غذا و لباس] آن‌ها را به طور متعارف بدهيد. با زنان به نيكي [!] رفتار كنيد كه به دست شما اسيرند و اختياري از خويش ندارند.» (۸۰)

تئوريسين رديف دوم مذهب شيعه هم در خطبه‌ي ۸۰ نهج‌البلاغه «پس از پايان نبرد جمل در نكوهش زنان» و براي توجيه سركوب زنان چنين نظريه‌اي دارد: «معاشر الناس ان النساء نواقص الايمان الحظوظ نواقص العقول. فاما نقصان ايمانهن فمعهودهن عن الصلاه و الصيام في ايام حضيهن. و اما نقصان حظوظهن فموارِيثهن علي الانصاف من موارِيث الرجال. و اما نقصان عقولهن فشهاده امراتين كشهاده الرجل الواحد. فاتقوا شرار النساء. و كونوا من خيارهن علي حذر و لا تطيعوهن في المعروف حتي لايطمعن في المنكر.»

«مردم! ايمان زنان ناتمام است، بهره‌ي آنان ناتمام، خرد ايشان ناتمام. نشانه‌ي ناتمامي ايمان، معذور بودنشان از نماز و روزه است به هنگام عادتشان و نقصان بهره‌ي ايشان، نصف بودن سهم آنان از ميراث است نسبت به سهم مردان؛ و نشانه‌ي ناتمامي خرد آنان اين بود كه گواهي دو زن چون گواهي يك مرد به حساب رود. پس از زنان بد بپرهيزيد و خود را از نيكانشان واپاييد [مواظب خودتان باشيد] و تا در كار زشت طمع نكنند، در كار نيك [هم] از آنان اطاعت ننماييد!» (۸۱) همو در نامه‌ي شماره‌ي ۳۱ خود كه به نوعي وصيت‌نامه‌ي سياسي او به پسرش حسن و رهنمودهايي براي امامت اوست، در رابطه با زنان مي‌نويسد:

«... و اياك و مشاوره النساء فان رايهن الي افن و عزمهن الهي و هن. و اكفف عليهن من ابصارهن بحجابك اياهن فان شده الحجاب ابقي عليهن، و ليس خروجهن باشد من ادخالك و لا يوثق به عليهن، و ان استطعت ان لا يعرفن غيرك فافعل. و لا تملك المراه من امراها ما جاوز نفسها فان امراه ريحانه و ليست بقهرمانه و لاتعد بكرامتها نفسها، و لا تطمعها في ان تشفع بغيرها...»

«بپرهيز از راي زدن با زنان كه زنان سست رايند، و در تصميم گرفتن ناتوان، و در پرده‌شان نگاهدار تا ديده‌شان به نامحرمان نگرستن نيارد كه سخت در پرده بودن آنان را بهتر ننگه مي‌دارد، و برون رفتنشان از خانه بدتر نيست از بيگانه كه بدو اطمينان نداري و او را نزد آنان در آري. و اگر تواني چنان كني كه جز تو را نشناسند، روا دار؛ و كاري كه برون از توانايي زن است به دستش مسپار، كه زن گل بهاري است لطيف و اسيب پذير، نه پهلواني است كارفرما و در هر كار دلير، و ميادا گرامي داشت [او را] از حد بگذراني و يا او را به طمع افكني و به ميانجي ديگري و ادار گرداني.» (۸۲) و همو باز هم در كلمات قصار شماره‌ي ۲۳۴ مي‌فرمايد: «نيكوترين خوي زنان، زشت‌ترين خوي مردان است: به خود

نازیدن و ترس و بخل ورزیدن. پس چون زن نازد، رخصت ندهد که کسی بدو دست یازد و چون بخل آرد، مال خود و مال شویش را نگاه دارد و چون ترسان بود، از هرچه بدو روی آرد هراسان بود.» (۸۳)

مسعودی نیز در جلد اول مروج الذهب، در «ذکر سخنانی» از محمد، این دو جمله‌ی قصار را هم از پیامبر نقل می‌کند که: «بهشت زیر سایه‌ی شمشیرهاست... و زنان را بی لباس بگذارید تا در خانه بمانند!» (۸۴)

در رابطه با تعداد زنان محمد نوشته‌اند: «بعد از وفات پیغمبر ۹ زن از وی باقی ماند که اجازه‌ی نکاح ثانوی با احدی [را] نداشتند.» (۸۵)

«وی [پیامبر] در سال مرگ خویش ۹ زن داشت و بر روی هم در مدت حیات ۱۴ زن گرفت؛ به استثنای کنیزان...» (۸۶)

در رابطه با کنیزان باز هم صحبت خواهیم کرد. همین قدر بگویم که:

«در مورد زنان نیز پیامبر امتیازات منحصر به فردی دارد که هیچ مسلمان دیگری از آنها برخوردار نیست. برای مثال در مورد همخوابگی از این امتیاز برخوردار است که نوبت هر یک از زنان را [که] بخواهد عقب بیندازد و یا هر کدام از آنان را که بخواهد از خود براند یا به خود بخواند...»

«... زنان او [محمد] به فرمان خدا با زنان دیگر متفاوتند. (سوره‌ی ۳۳ آیه‌ی ۶)... آنها از آن جهت که زنان برتر و

ممتاز و مورد احترام جامعه‌ی اسلامی هستند، باید بکوشند که هر چه بیشتر در خانه‌هایشان بمانند، آرایش نکنند و پس از

پیامبر نیز از ازدواج باید خودداری ورزند! (سوره‌ی ۳۳ آیه‌های ۳۳ و ۵۳)» (۸۷)

این هشام می‌نویسد که پیامبر در بستر مرگ، خطاب به زنانش گفت:

«شما از آن زنانید که یوسف را از راه ببردید و بر وی دروغ گفتید؛ یعنی خاموش باشید که زنان ناقص‌العقل باشند و در

غور هیچ کار نرسند.» (۸۸)

همین دیدگاه در قرآن هم با واژه‌هایی شبیه به همین تئوری بازتاب یافته است: «الرجال قوامون لى النساء بما فضل الله

بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم فالصلحت قننت فان حفظت للغيب بما حفظ الله و التي تخافون نشوزهن فعظوهن و

اهجروهن في المضاجع و اضربوهن فان اطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلا. ان الله عليا كبيرا.

«یعنی: “مردان را بر زنان تسلط و حق نگهداری است به واسطه‌ی آن برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته و به

واسطه‌ی آن که مردان، از مال خود به زن نفقه دهند. پس، زنان شایسته و مطیع آن‌ها ایند که در غیاب مردان، حافظ حقوق

شوهران باشند و آنچه را که خدا به حفظ آن امر فرموده نگاهدارند. و زنانی را که از مخالفت و نافرمانی آن‌ها بیمناکید، باید

نخست آن‌ها را موعظه کنید. اگر مطیع نشدند از خوابگاه آنان دوری گزینید. اگر مطیع نشدند آن‌ها را بزنید. چنان‌که اطاعت

کردند دیگر به آن‌ها ستم نکنید که همانا خداوند بالامقام و بزرگوار است.» (۸۹)

چنین تأکیدهایی بر خشونت، در رابطه با زنانی که اتهامشان می‌تواند این باشد که کسانی را که مورد محبت «زندانبانانشان»

نبوده‌اند «به خانه راه داده‌اند» در دیگر کتاب‌های در دسترس این مکتب هم، با واژه‌هایی از همین دست تأکید شده است،

هم‌چنین از سوی علمای این مکتب، به نوعی مورد تفسیر و تبیین و اجتهاد قرار گرفته است. بنابراین چندان هم عجیب نیست

که چنین تعریفی از زنان محبوس در خانه‌ها به قانون اساسی حکومت‌های اسلامی [مثلاً حکومت اسلامی فعلی حاکم بر

ایران] هم راه یافته باشد!

برای شناخت بیشتر این دیدگاه و در همین راستا رفتار با زنان - حتا با نوه‌ی خود پیامبر - نگاهی می‌کنیم به نقدها که علی

سجادی - از مدیران مسئول ماهنامه‌ی «پیر» چاپ آمریکا - بر کتاب «زن در دولت خیال» نوشته است: «سکینه، دختر حسین

بن علی، از زیباترین و هنرمندترین زنان عرب بود؛ چنان‌که بخش بزرگی از کتاب معتبر “الآغانی” اختصاص به وی

دارد. [الآغانی کتابی است در باره‌ی موسیقی و هنرهای وابسته در جهان عرب. این کتاب توسط مشایخ فریدنی به فارسی

ترجمه شده؛ ولی آن قسمت که به سکینه پرداخته است، اجازه‌ی چاپ نیافته. در حالی که متن عربی آن تا کنون چندبار در

“قم” به چاپ رسیده است!]

«بر اساس متون بازمانده و روایت‌های معتبر موجود، سکینه زنی بوده است هنرمند و آراسته. در شعر و ادب و خوانندگی و

رقص مقامی داشته است. مجالسی که برگزار می‌کرده، در زمان خودش از مهم‌ترین و مشهورترین مجالس ادب و موسیقی

و رقص و شعر بوده است. سکینه در طول عمرش ۴ بار همسر اختیار کرد. در هنگام ازدواج با همسرانش همیشه شرط

می‌کرد که آن‌ها حق ازدواج دیگری نداشته باشند و اگر چنین کنند، حق طلاق یک‌طرفه با او خواهد بود. وی لاقلاً يك‌بار از

این حق استفاده کرد.

«اما واکنش جهان اسلام و شریعتمداران، در قبال چنین زنی چه بوده و چه هست؟! خیلی روشن و ساده اصلاً منکر وجود

چنین زنی هستند و در متون دینی می‌نویسند که سکینه در کودکی درگذشت؛ زیرا زنی که آراسته به هنرهای متفاوت باشد و

استقلال داشته باشد و برای خودش شأن انسانی قائل باشد، هیچ‌گونه جایی در مراتب شریعت نمی‌تواند داشته باشد؛ حتا اگر

نواده‌ی پیامبر باشد. شریعتمداران در طول تاریخ، فقط زنانی را مورد احترام و بزرگداشت قرار داده‌اند که توسری‌خور بوده‌اند.» (۹۰)

این برداشت از موضوع زن و بخصوص زنان محبوس در خانه‌ها و مردان زندانبان، الزامات ویژه‌ی دیگری هم دارد؛ در همین راستا در متن جامعه‌ی مثلاً مدرن و امروزی ما فجایعی می‌آفریند که گاه از فرط خشونت، مسخره و خنده‌دار می‌نماید. بازتاب نگرشی ۱۴۰۰ ساله به جنس زن، فجایعی است که خیلی از ما - اگر کوری را به خاطر آرامش تحمل نکنیم - در پیرامونمان بارها شاهد آن بوده‌ایم.

زنان، در چنین جامعه‌ای که گاه خود در نقش همان مردان و همان تعریف از سلطه با دیگر زنان برخورد می‌کنند، تعریف ویژه‌ای از «زن محبوس در خانه» را ارائه می‌دهند. برای نمونه در رابطه با زنی - حتا مثلاً دختر بچه‌ی هفت‌ساله‌ای که «سنت زن محبوس» را شکسته است - اسناد و نمونه‌هایی در دست است که برق از سر هر انسان متمدن می‌پراند. در نشریه‌ی شماره‌ی ۴۲ / ۴۱ آوای زن، بهار ۱۳۸۰ مطلبی از لاله پایدار از انگلستان چاپ شده است که زمینه‌ی این نگرش استثنای را، حتا در دیدگاه زنان مسلمان امروزی به روشنی به نمایش می‌گذارد. لاله، در رابطه با یک دختر بچه‌ی هفت‌ساله می‌نویسد: «یکی از روزهای گرم تابستان [است] در کوچه بازی می‌کنم. پسران و دختران را می‌بینم که با هل‌هل، سرگرم بازی خود هستند. به آن‌ها می‌پیوندم. فکر می‌کنم از بازی با آن‌ها لذت می‌بردم. بچه‌ها تصمیم گرفتند که سر کوچه بروند. و سری به شیر آب نزدیک محل بزنند. زیاد از خانه دور نبودم...» (۹۱)

بعد که این دخترک شاداب به خانه برمی‌گردد: «وای خدای من حالا چه در انتظارم است؟ مادر موهای مرا در دست خود پیچاند و کشان کشان به طرف خانه برد. یک لحظه از فحش دادن [باز] نمی‌ایستاد: ... خب ... لامذهب، به حرفم گوش نمی‌دهی؟ بهت گفته بودم که از جلو در خانه دور نشو! خدا می‌داند چه "جنده‌ای" از آب در بیایی.» (۹۲)

بعد هم این مادر «بیچاره» چراغ خوراک پزی را آماده می‌کند. سیخ کباب را روی آن داغ می‌کند. و پای رفتن این دختر بچه‌ی هفت ساله را می‌سوزاند.

از اثری که این شیوه‌ی تربیتی «تربیتی» روی این کودک می‌گذارد، سخنی نمی‌گویم؛ چرا که به حیثه‌ی کار من مربوط نیست. تنها به نگرش استثنای این مادر فلک‌زده از موضوع زن می‌پردازم که چگونه، با این که خود به نوعی قربانی همین نگرش دینی از موضوع انسان و زن است، به عنوان عامل حاکم عمل کرده، این‌گونه خودسری‌ها را، با چنین فصاحت و «شجاعت»ی در نطفه خفه می‌کند.

ترجمه‌ی این شیوه‌ی تربیتی، زنی است که اگر خودش کاری انجام می‌دهد، در نهایت «معلوم نیست چه جنده‌ای از کار در می‌آید!» در تعریف این مکتب، فحشا اساساً مقوله‌ای اجتماعی و ناشی از نارسایی‌های تربیتی، آموزشی، فرهنگی و اقتصادی جامعه نیست؛ بلکه تنها از عدم اطاعت و فرمانبرداری «زنان» ناشی می‌شود. و این سیخ داغ کباب - در تعریف این زن - امکان فاسد شدن این دخترک را همراه با پاهای ظریف و لطیف او می‌سوزاند.

این که یک دختر هفت‌ساله چه تصویری می‌تواند از موضوع فاحشگی داشته باشد، و این که در ایران ما، در آن محیط بسته، اساساً امکان یادگرفتن ارتباط‌های ساده‌ای بین انسان‌ها - دست‌کم برای یک کودک ۷ ساله - وجود دارد، و این که تمام ابزارهای ارتباطی، قضایی، قانونی و دینی برای قطع این‌گونه نزدیکی‌ها بسیج شده‌اند، حرفی نمی‌گذارد؛ جز این که این رفتارها تنها می‌تواند به یک پیشگیری وحشیانه تعبیر شود؛ شیوه‌ای برای پیشگیری که این زن مسلمان، برای جلوگیری از نافرمانی زنان آموخته و در ذهنش رسوب داده است.

اهمیت تربیتی این شیوه‌ی رفتار با زنان، قبل از این که ساخته و پرداخته‌ی ذهن مردسالار آخوندهای مدعی جانشینی پیامبر باشد، الگویی است که خود رهبر به میراث در تاریخ اسلام باقی گذاشته است:

علی میرفطروس با استناد به اسناد تاریخی معتبری چون «منتخب‌التواریخ» حاج محمد هاشم خراسانی، صص ۲۴ تا ۲۵، «آفرینش و تاریخ» مقدسی، جلد ۵ صفحه‌ی ۱۲۹، «تاریخ گزیده» حمدالله مستوفی، صفحه‌ی ۱۵۰ او «قصص انبیاء» ص ۴۵۹ و ... می‌نویسد: «عثمان به زودی با دختر محمد [رقیه] ازدواج کرد؛ اما پس از چندی به علت خشونت اخلاقی و عدم سازش با رقیه، به ضرب تازیانه دختر محمد را کشت؛ با این حال موقعیت اجتماعی و اقتصادی عثمان چیزی نبود که حضرت محمد با این جنایت، آن را نادیده بگیرد و از آن بگذرد؛ لذا [محمد] دومین دختر خود [ام کلثوم] را [هم] به ازدواج عثمان در آورد تا بدین وسیله پیوند خود را با اشراف بنی امیه همچنان حفظ نماید. معروف است که پیغمبر، عثمان را «ذوالنورین» یعنی صاحب دو نور [رقیه + ام کلثوم] نامید و می‌گفت: اگر دختر سومی نیز می‌داشتم، او را هم به ازدواج عثمان درمی‌آوردم.» (۹۳)

چنین نگرشی به زن در فرهنگ سنتی ایران، از زن مسلمان ساکن این کشور پدیده‌ی عجیبی ساخته است. این زن، شهروند دست‌چندی است که در رابطه با یک موضوع اساسی - مثلاً از دست رفتن یک حکومت ملی - هیچ ادعایی ندارد؛ اما به راحتی و باصطلاح برای حفظ ناموسش در کنار کودتاچیان قرار می‌گیرد. آنچه برای چنین زنانی اهمیت درجه اول را

دارد، از دست نرفتن «ناموس» مرد مسلمان ایرانی در این «بازی»‌های سیاسی است. البته نباید از نظر دور داشت که از «زنان محبوس در خانه‌ها» که جز در راستای فراهم آوردن اسباب راحتی و آسایش مردهاشان، کار دیگری به ایشان محول نمی‌شود، انتظاری هم بیشتر از این نمی‌رود؟! نویسنده‌ی نکته‌سنجی در رابطه با یکی از علل پیروزی کودتاجیان ۲۸ مردادی می‌نویسد: «روحانیون... در تلاش فراوان بودند و هشدار می‌دادند که کمونیست‌ها مردها را بی‌ناموس و زنان را اشتراکی خواهند کرد. دین را بر خواهند انداخت. من خود از بانوی محترمی از بستگان خود - همسر یکی از حجت‌الاسلام‌ها - چند روز پس از کودتا [ی ۲۸ مرداد] شنیدم که می‌گفت: «چه خوب شد که روس‌ها [ترجمه‌ی رهبری شیعه از دولت ملی دکتر محمد مصدق] نتوانستند بیایند. اگر می‌آمدند همه‌ی ما را بی‌سیرت می‌کردند.» (۹۴)

توجه بکنیم که این‌گونه [سوء] استفاده‌ها از جهل مردم در سرفصل‌های دیگری هم امکان هرگونه نطفه بستن حکومت‌های ملی و عرفی را از اساس سوزانده و در حقیقت یکی از شیوه‌های رذیلانه‌ی «رندان سیاست و دیانت» برای استمرار حکومت‌های ارتجاعی، ضدترقی و وابسته به بیگانگان بوده است. «وقتی در زمان رضا شاه کشف حجاب شده بود، پدر آقای حیدری ترکه‌ای در دست می‌گرفت و در کوچه و بازار، هر جا زنی را بی‌حجاب یا با چادر و بدون مقنعه می‌دید، با ترکه‌اش «حیدر حیدر» گویان بر سر آن زن می‌کوبید و می‌گفت: «پرده‌ی خارا بینداز!» به همین خاطر آن خانواده که به حیدری شهرت یافته بود در مشهد بسیار معروف و در محافل مذهبی بسیار گرامی بود.» (۹۵)

در نمونه‌ای دیگر «قهرمانان آزادی!» این نگرش به زنان را این‌گونه تئوریزه کرده‌اند: «از جمله نظرات دیگر [آیت‌الله سید حسن] مدرس، مساله‌ی حق انتخاب زنان بود. او در مورد زنان می‌گفت: خداوند قابلیت در این‌ها قرار نداده است که لیاقت انتخاب را داشته باشند.» (۹۶)

آنچه من می‌گویم در این نوشته بیان کنم، نشان دادن تداوم دیدگاهی است که نه خلق‌الساعه است و نه تنها از مغز عقب مانده‌ی مشتی آخوند ضد زن تراویده است. داستانی است که ۱۴۰۰ سال پیشینه‌ی تاریخی دارد؛ با این توجه که در ایران باستان، حتی در دیدگاه مذهب در کنار حکومت هم، چنین تحقیری - دست کم با این کیفیت - بر زنان نرفته است؛ در حالی که از زمان حمله‌ی مسلمانان عرب [یا اعراب مسلمان] به ایران، چنین نگرشی نه تنها تئوریزه شده، بلکه به زمینه‌ی فرهنگی ایرانیان هم راه یافته است. بنابراین ادعایی گزاف نیست اگر گفته شود که این نگرش به زن در تاریخ ایران، دقیقاً یک دیدگاه وارداتی است و دست کم - به آن کیفیتی که به قول برخی از متولیان اسلام در میان اعراب بدوی حاکمیت داشته - در ایران باستان دیده نشده است. این‌که یک دین وارداتی چگونه توانسته است حافظه‌ی تاریخی ملتی را سوزانده، بعد هم این نگرش را جانشین دیدگاه قدیمی ایرانیان کند، و در تداوم همین نگرش، با شیعیگری ابعادی تصاعدی به آن ببخشد، از آن «معجزاتی» است که تنها از متولیان چنین مکتبی انتظار می‌رود و بس!

بسیاری از تئوریسین‌های اسلامی، بخصوص متولیان «اسلام»‌های راستین، واقعی، حقیقی، سرچشمه‌ای، ناب، محمدی، علوی و... حتی باصطلاح مدرن، دلیل فشارهای وارده بر زنان را در صدر اسلام، هم چنین تئوریزه شدن این انواع فشارها را - خود - پیشرفتی در برابر زنده بگور کردن زنان در میان اعراب بدوی تبیین کرده‌اند. اما «متاسفانه» تاریخ زبان گویای دیگری دارد.

«زنده به گور کردن دختران در میان اعراب معمول نبود. فقط افراد قبیله‌ی «بنی‌تمیم بن مر» به چنین کار زشتی دست می‌زد.» (۹۷)

دکتر «حسن ابراهیم حسن» در کتاب «تاریخ سیاسی اسلام» زیر عنوان «زن در روزگار جاهلیت» می‌نویسد: «از مطالعه‌ی اشعاری که از روزگار جاهلیت بجا مانده، بخوبی معلوم می‌شود که در آن عصر، زن از آزادی نصیب داشته و کارهای مهم به مشورت او انجام می‌گرفته و بلکه در بسیاری کارها با مرد شرکت داشته است. به‌طور کلی مناسبات اجتماعی مرد با همسر خود خیلی بهتر از آن بوده [است] که ما تصور می‌کنیم؛ زیرا مردان نسبت به مادر خویش نیز مانند پدر افتخار می‌کرده‌اند و هنگامی که سخنوران می‌خواستند قصایدی در ذکر فضایل قوم خویش بسازند، از زنان نیز سخن می‌آورده‌اند.» (۹۸)

با این تعابیر از سوی محققین اسلامی و مسلمان، می‌توان گفت که زندانی کردن زنان در خانه‌ها، دقیقاً یک پدیده‌ی اسلامی است و درست از زمانی آغاز شده است که اسلام در میان اعراب، و البته با فاکتور مشخص خشونت و کشتار رایج شده است. البته پرسش دیگری هم می‌تواند در این میان به ذهن برسد و آن این‌که: اگر بپذیریم که اعراب دخترانشان را زنده به گور می‌کرده‌اند، زنان سرزمین‌های دیگر که عاری از چنین فرهنگ ضد زنی - دست کم به این کیفیت - بوده‌اند، چرا می‌بایست این چنین تحقیر شده و این‌گونه به زنجیر کشیده شوند؟!

مرتضی راوندی در رابطه با روحیه‌ی زنان عرب می‌نویسد: «با این‌که اسلام، زنان را به خانه نشینی ترغیب می‌کرده، این جریان [داستان شرکت عایشه در جنگ جمل] به خوبی می‌رساند که در صدر اسلام، هنوز زنان عرب روحیه‌ی “زمان جاهلیت” را از دست نداده بودند و نه تنها در کارهای اجتماعی، بلکه در فعالیت‌های رزمی و سیاسی کمابیش شرکت می‌جستند.» (۹۹)

همو در رابطه با موقعیت اجتماعی زنان ایران قبل از اسلام، بررسی جالبی دارد: «به طوری که از نقوش و الواح و آثاری که از عهد باستان به دست ما رسیده برمی‌آید: زنان ایران قبل از حمله‌ی عرب از حقوق و آزادی‌های بیشتری برخوردار بودند. زنان وابسته به طبقات دوم و سوم اجتماع تقریباً در تمام فعالیت‌های اقتصادی دوش به دوش مردان کار می‌کردند؛ مخصوصاً همکاری زنان با مردان در کارهای کشاورزی، گل‌بانی و سایر فعالیت‌های تولیدی و بافندگی قابل توجه است.» (۱۰۰)

راوندی در باره‌ی نوع پوشش زنان قبل از حمله‌ی اعراب به ایران می‌نویسد: «به طوری که از نقوش باقی مانده از عهد باستان [حدود قرن هفتم قبل از میلاد] برمی‌آید، زنان ایران عموماً بی‌حجاب بودند؛ یعنی نه تنها سر و صورت و گردن آن‌ها، بلکه قسمتی از دست و پای آن‌ها بدون حجاب و مانعی دیده می‌شد. زنان عهد هخامنشی به طوری که از صورت منقوش بر فرش پازیریک و سایر آثار آن دوره برمی‌آید، چهره‌شان کاملاً دیده می‌شود. گیسوان بلندشان را به پشت سر می‌آویختند و پیراهنشان مانند پیراهن پرچین مردان پارسی بود. از آثار و مجسمه‌های گوناگونی که از عصر اشکانی به یادگار مانده، بخوبی پیداست که زنان سر و صورت و گردن و بازوان خود را نمی‌پوشانیدند؛ معمولاً پیراهن بلند بر تن می‌کردند که غالباً تا زانو را می‌پوشاند. در دوره‌ی ساسانیان وضع عمومی زنان مانند قرون پیش بود؛ یعنی غیر از زنان وابسته به طبقات اشراف که کمتر در بین مردم ظاهر می‌شدند، سایر زنان بدون پرده و حجاب زندگی می‌کردند و کمابیش در فعالیت‌های اقتصادی شرکت می‌کردند. «کریستن سن» ایران‌شناس نامدار دانمارکی، با توجه به مطالعات بارتلمه در مورد زنان می‌نویسد: زن در این زمان [عهد ساسانیان] دارای حقوق مسلم‌های بوده است. در زمان ساسانیان، احکام عتیق در جنب قوانین جدید باقی بود و این تضاد ظاهری از آنجاست که پیش از آن که اعراب مسلمان ایران را فتح کنند، محققان زنان ایران در شرف تحصیل حقوق و استقلال خود بودند.» (۱۰۱)

توجه بکنیم که ملاحی سبزواری از ملایان باصطلاح متجدد قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، در سیر تکامل قهقرایی نگاه اسلام به زنان، افاضه می‌فرماید که: «کساحن صوره الانسان لیرغب فی نکاحهن» (خداوند، صورت انسان به این حیوانات [زنان] پوشانده است تا مردها به نکاح ایشان رغبت نکنند.)» (۱۰۲)

محققین و مورخین در این زمینه‌ها کم کار نکرده‌اند. به عنوان نمونه: «جرجی زیدان مانند بعضی از شرق‌شناسان اروپایی معتقد است که زن عرب قبل از اسلام [در دوره‌ی جاهلیت] با عفت و شرافت زندگی می‌کرد و از حقوق و اختیارات فراوانی برخوردار بود... به نظر او بعد از نهضت اسلامی به تدریج از حقوق و اختیارات زنان کاسته شد...»

همچنین جرجی زیدان در جلد پنجم تاریخ خود می‌نویسد: «در آن دوره [قبل از ظهور اسلام] زنان مقام مهمی داشتند و عفت آن‌ها ثمره‌ی آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی آن روز عرب بود. زیرا زنی که با استقلال و آزادی خو گرفته، تحمل ننگ و عار نمی‌تواند و برعکس، زنی که در ذلت و اسیری به سر برده و به قید حجاب و پرده مقید گشته، زودتر تن به خواری می‌دهد؛ کاری که برای زن آزاد و مستقل ننگ می‌نماید. زن بدبختی که در قید اسارت است، آن را عار نمی‌شمارد... عرب‌های بدوی که استطاعت کنیز گرفتن و همسر متعدد نداشتند، همسر یگانه‌ی خود را ستایش می‌کردند؛ به ویژه که زن بدوی کمک دست مرد و شریک رنج و راحت او در سفر و حضر بود.» (۱۰۳)

این دیدگاه ضد زن اسلامی در عملکرد صحابه‌ی پیامبر چنین بازتاب کمی‌ای یافته است: «ابودجانه [که با شمشیر اهدایی پیامبر می‌جنگید]... گفت: من از کافران یکی را به چشم کرده‌ام که مسلمانان بسیار کشته است. و چون هند در آمد، پنداشتم که وی است و شمشیر به وی راندم. و چون بدانستم که زنی است، شمشیر باز خود گرفتم و گفتم: شمشیر پیغمبر علیه‌السلام دریغ بود به زنی زدن که شمشیر پیغمبر علیه‌السلام از آن عزیزتر است که به خون زنی آلوده شود.» (۱۰۴)

دگرذیبی فرهنگ مردم خاورمیانه و سرنوشت زنان این منطقه تحت سلطه‌ی اسلام تا جایی است که به عنوان نمونه زن ایرانی - یا مثلاً دختر بچه‌های ۵ ساله‌ی ایرانی را به حراج می‌گذارند تا ذره‌ای از آتش جهنمی را که این مکتب در همین جهان به جان مردم ریخته است، در جهان دیگر بکاهند. بیچاره‌ها خیال می‌کنند که آتشی سوزان‌تر از سرنوشتی که ایشان گرفتارش هستند - هم - می‌تواند امکان دامن‌گیر شدن داشته باشد...

شهرنوش پارسی‌پور، رمان نویس خوش‌قلم معاصر ایران، در مطلبی با عنوان «جامعه‌ی آشفته و جانی مشه‌دی» می‌نویسد: «در کتاب قلم سرنوشت، نوشته‌ی جعفر شهری از زنی گفت‌وگو می‌شود که روضه‌خوانی در سن ۵ سالگی [بله اشتباه نکرده‌اید در سن ۵ سالگی] از او خواستگاری می‌کنند. و در پاسخ مادر که دخترش را بچه می‌داند، می‌گوید: اگر این دختر

زن من بشود - چون سید هستم - پس از مرگ یکر است به بهشت خواهد رفت. عاقبت قرار می‌گذارند تا دختر را در سن ۶ سالگی به آقا بدهند و نورانی شوند. جناب آقا هم در شب زفاف، چنان دختر را از هم می‌درد که پس و پیشش یکی می‌شود. آقا [هم] چند ماهی بعد، از آنجایی که از زن پاره خوشش نمی‌آمده دختر را طلاق می‌فرماید.

«از آن پس [این] دختر بدبخت که در جامعه‌ای زندگی می‌کرده که هیچ کار آبرومندی برای زنان در نظر نگرفته بوده جز ازدواج، مجبور می‌شود [که] مرتب شوهر کند. و شوهران هم پس از کشف وضعیت جسمانی او طلاقش می‌داده‌اند؛ به این ترتیب [این دخترک] ۲۶ بار ازدواج می‌کند، بی‌آنکه موفق به تشکیل خانواده‌ای شود.» (۱۰۵)

در رابطه با سید بودن و حرام بودن آتش جهنم بر تن زنانی که اگر نتشان به این «اعراب مسلمان» بمالد، یکسر به بهشت خواهند رفت، تاریخ روایت‌های عجیب و دست اولی دارد.

امام دوم شیعیان، فرزند علی و نوهی پیامبر، در زن گرفتن و طلاق دادن افراط می‌کرد، به طوری که پدرش علی ابن ابیطالب بر بالای منبر رفته، علنا می‌گوید: به پسر من زن ندهید. او در طلاق زنان افراط می‌کند. اما زنان از ترس آتش جهنمی که در تنوری پدر بزرگ همین امام حسن تشریح شده است، برای این‌که حتا یکبار هم نتشان به تن مقدس امام حسن مالیده شود و آتش بر ایشان حرام، باکی از افراط کردن در طلاق حضرتش - با تمام اخطارهای پدرش - نکرده، همچنان سفره‌ی نتشان را تقدیم امام دوم شیعیان می‌کرده‌اند!!

پطروشفسکی در همین رابطه، با استناد به روایات مستند تاریخی در کتاب «اسلام در ایران» می‌نویسد: «مثلا امام حسن (ع) فرزند ارشد علی (ع) و امام دوم شیعیان از عهد جوانی دائما با زنان ازدواج می‌کرد و زان پس طلاقشان می‌داد؛ به طوری که [امام حسن] بر روی هم ۷۰ زن گرفت.» (۱۰۶)

خود پیامبر نیز عایشه را در شش سالگی خواست و در ۷ سالگی با او زفاف کرد. محمد در سن ۱۸ سالگی عایشه، چشم از جهان فرو بست؛ اما وصیت کرد که نه عایشه و نه دیگر همسرانش اجازه ندارند با مرد دیگری ازدواج کنند. توجه داشته باشیم که عایشه تا هفتاد سالگی زنده بود. یعنی ۵۲ سال از زندگی‌اش را بدون داشتن خانواده‌ای سپری کرد. البته سن عایشه را هنگام ازدواج با محمد نه سال هم گفته‌اند. اما خود او بر هفت‌سالگی‌اش در هنگام زفاف تاکید کرده است.

«گویند هنگام ازدواج عایشه شش سال داشت و هفت ماه پس از هجرت در مدینه با او عروسی کرد. از عایشه نقل کرده‌اند که هنگام وفات پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه و سلم وی هجده سال داشته است. عایشه به سال پنجاه و هشتم از هجرت در حدود هفتاد سالگی در مدینه وفات یافت.» (۱۰۷)

چندی پیش زنی در کشور سوئد از همسرش جدا شد. چهار ماه بعد از این جدایی رسمی هم تصمیم گرفت با مرد دیگری زندگی کند؛ اما مرد اول؛ یعنی همان همسر ایرانی مسلمان به سراغ زن سابقش می‌رود، و لابد پس از بگومگوهای فراوان، با بیش از ۲۶ ضربه‌ی کارد همسر سابقش را - که جرات کرده بود زندگی جدیدی را آغاز کند - مجروح می‌کند؛ به طوری که زن با همان تن زخمی‌اش، خود را از پله‌های چند طبقه آپارتمانش تا پایین و جلو در می‌کشد و در طبقه‌ی همکف جان می‌سپارد. این مطلب در همان روزها در نشریه‌های سوئدی و یکی/دو نشریه‌ی فارسی زبان هم بازتاب یافت و خبرش تا مدت‌ها جان و تن مرا می‌خورد.

این رفتار، قبل از این‌که بتواند به وحشیگری این نوع مردان و در همین رابطه زنان تغییر هویت یافته‌ی مسلمان تعبیر شود، ناشی از پیش زمینه‌ای مذهبی است و از همان ۱۴۰۰ سال قبل، در مانیفست رهبران این دین بازتاب داشته است. البته هستند متولیان و تئوریسین‌های مدرن و مد روزی که به راحتی، این رفتارهای ضد زن اسلامی را توجیه نسبیت فرهنگی کرده، بر احتی از کنارش می‌گذرند؛ کما این‌که بسیاری از دادگاه‌های جنایی غرب هم، با استناد به همین منشور خشونت، وحشیگری این مردان مسلمان را توجیه کرده، این جنایتکاران را از برخی مجازات‌های عرفی جاری در غرب مبرا می‌شناسند!

در شهرکی که من زندگی می‌کنم دبیری است که لطف زیادی به دانش آموزان شرقی، بخصوص دختران مسلمان دارد. اخیرا تعریف می‌کرد که چند سال پیش، دانش آموز ترکی داشته است که همیشه از خانواده‌اش شکایت داشت. و چون تازه به اروپا آمده بود و زبان هم به خوبی نمی‌دانست، «کرسٹینگ» تصمیم می‌گیرد شخصا به این دخترک دوازده ساله زبان یاد بدهد. ناراحتی‌هایی که این دخترک از خانواده‌اش تعریف می‌کرد؛ تا جایی بود که «کرسٹینگ» با ناراحتی و نگرانی از ناتوانی‌اش، برای حل معضل دخترک می‌گوید: «من که نمی‌توانم تو را به فرزند خواندگی قبول کنم؛ در حالی که پدر و مادر داری!»

یکی از نمودهای بیرونی این فرهنگ اسلامی، تعقیب و مراقبت پسران این خانواده از این دخترک دوازده ساله بود. از فشارهایی که بر این بچه وارد شده است، بیش از این چیزی نمی‌نویسم؛ همین‌قدر که «کرسٹینگ» هنوز هم خودش را در این جریان گناهکار می‌شناسد؛ چرا که دخترک ساده، در یک گریز هنرمندانه، به زمین نیمه ساخته‌ای نزدیک محل اقامت ما رفته، با کشیدن کیسه‌ای پلاستیکی بر سرش، به زندگی رنجبارش پایان داده بود. خانواده‌اش هم لابد خوش و خندان، از این

که انرژی بیشتری برای این دخترک معترض صرف خواهند کرد، به پروار کردن پسر هاشان ادامه داده‌اند... البته بعدها به جای آن زمین نیمه ساخته، ساختمان آبی قشنگی ساخته‌اند؛ اما هر بار که من از آنجا رد می‌شوم - و این داستان دست کم دو بار در روز اتفاق می‌افتد - تصویر این دخترک معصوم تتم را می‌لرزاند.

در مورد اسیر گرفتن زنان در جنگ نیز دکتر حسن ابراهیم حسن تئوری جالبی دارد: «از جمله عادات زشت عرب به روزگار جاهلیت این بود که وقتی مردی به مرد دیگری برمی‌خورد و از قبیله‌ای او نبود و میان آن‌ها پیمانی وجود نداشت، اگر آن مرد زنی به همراه داشت و بر سر آن جنگ و نزاع رخ می‌داد، و اگر کسی که زن همراه داشت مغلوب می‌شد، زنش به اسیری می‌رفت. و آن که غالب شده بود، زن اسیر را برای خود حلال می‌دانست و او را بدون هیچ‌گونه قید و شرطی تصرف می‌کرد. ولی بعضی‌ها [دقت کنید بعضی‌ها] از این عادت متنفّر بودند، زیرا وقتی زن اسیر را تصرف می‌کردند و از او فرزندی می‌آوردند، اسارت مادر مایه‌ی ذلت و خواری فرزندان ایشان می‌شد؛ از این رو در انتخاب همسر خویش دقت کامل داشتند و زنانی را به همسری برمی‌گزیدند که آزاد و صاحب نسب عالی باشند.» (۱۰۸)

اما در رابطه با رهبران اسلام وضع خیلی فرق می‌کرد. ایشان نه تنها در شمار آن «بعضی‌ها» نبودند که بجز زنان عقدی متعدد، و زنان متعدد صیغه‌ای، زنانی هم به نام کنیز داشته‌اند. لازم به یادآوری است که رسم صیغه گرفتن تا زمان عمر ابن خطاب رواج داشت و این رسم را او [عمر] برانداخت؛ اما شیعیان به فتوای امامانشان همچنان بر راه و رسم صیغه یا ازدواج موقت پای فشرده‌اند و این رسم برافزاده، هم اکنون هم در ایران زیر سلطه‌ی علمای اسلامی و شیعی رواجی فراوان و پر درآمد [!] دارد.

کنیزان، زنانی بوده‌اند که در جنگ‌های کشورگشایانه‌ی اعراب قرآن به دست، مردانشان را می‌کشیدند و ایشان را به اسارت و کنیزی می‌بردند. بسیاری از این کنیزان زیباروی، از خانواده‌های اصیل و محترم و خیلی‌هاشان هم از روستاییان ایران و دیگر کشورهای تصرف شده بوده‌اند که به دلیل زیبایی و خردشان «بازار» بسیار خوبی میان اعراب و به ویژه علی و فرزندان داشتند. این زنان را در جنگ‌هایی که برای تسخیر ایران و دیگر کشورها به راه می‌انداخته‌اند، به عنوان غنیمت بین «مجاهدین» تقسیم می‌کرده‌اند. مجاهدین هم مازاد بر نیازشان را در بازارهای مدینه و دیگر بازارهای برده فروشی اسلامی به حراج می‌گذاشته‌اند. گاه هم همان‌گونه که برای علی از جنگ قادسیه بخشی از فرش معروف بهارستان را به عنوان سهمی از غنیمت جنگی آورده‌اند، از این‌گونه زنان نیز به عنوان سهم امام و یا خمس می‌آورده‌اند که این رهبران، با طیب خاطر ایشان را تصرف می‌کرده‌اند. تعداد فرزندان علی را بین ۳۲ تا ۴۸ نفر نوشته‌اند که فقط ۴ نفر ایشان از فاطمه دختر پیغمبر است و بیشترین ایشان از همین کنیزان بوده‌اند.

خود پیامبر و امامان شیعه هم از این زنان بسیار می‌داشته‌اند؛ حتی چند امام شیعی اساساً ازدواج رسمی نکرده‌اند و تمام زندگی‌شان را با همین کنیزکان - که حتی از همان حقوق ابتدایی و نصفه‌ی زنان مسلمان عقدی و حتی صیغه نیز محروم بوده‌اند - سر کرده‌اند.

علی در وصیت‌نامه‌اش در رابطه با همخوابگان کنیزش - که تعداد آن‌ها را تاکنون کشف نکرده‌ام - می‌فرماید:

«... و هر يك از كنيزانم را كه با او بوده‌ام، اگر فرزندی بود یا باردار باشد، كنيز را به فرزند دهند و بهره‌ی او حساب کنند. اگر فرزندش بمیرد و كنيز زنده باشد، كنيز آزاد است.» (۱۰۹)

تفسیر حقوقی این بخش از وصیت‌نامه این است که کنیز، پس از مرگ همسرش، به عنوان ملك به فرزند به دنیا نیامده‌اش بخشیده و منتقل می‌شود و کنیز فرزند مرده یا بی‌فرزند [که حضرت، هم از تعداد ایشان و هم موضوع بارداری ایشان بی‌خبر بوده است] بدون در نظر گرفتن هیچ‌گونه حق و حقوقی رها می‌شده‌اند. توجه بکنیم که علمای اسلام و تشیع بسیار کوشیده‌اند که زندگی خلیفه‌ی چهارم و امام اولشان را بسیار ساده و فقیرانه تصویر کنند. بد نیست به عنوان معترضه از این متولیان اسلامی بپرسیم که: این همه کنیز و این تعداد فرزندان علی [۳۲ تا ۴۸ نفر] کجا زندگی می‌کرده‌اند؟ آیا درست نیست که اینان به جایی برای زندگی و تکه زمینی برای خوابیدن نیاز داشته‌اند؟ اساساً این خانواده‌ی پرجمعیت چگونه تغذیه می‌شده‌اند؟ یا دیگر سوالات «بی‌ربط دانش‌آموز بی‌ادبی» که به هیچ صراطی که حضرات می‌فرمایند، مستقیم نیست!

«مره بن سراحیل، صاحب السلیحین، کنیزکی [لا بد یعنی زن اسیر کم و سن و سالی] را نزد علی (رض) فرستاد. علی از کنیزک پرسید: آیا شوهر داری؟ گفت: آری. علی وی را بازگردانید و به مره نوشت: من پی بردم که «هدیه‌ی تو» دارای شوهر است. پس مره، کابین وی را از شوهرش به پانصد درهم خرید [یعنی کنیز را از شوهر و صاحبش خرید] و او را روانه ساخت؛ و علی نیز او را پذیرفت.» (۱۱۰)

این جا دیگر متولیان تئوری‌های مدرن اسلامی باید تشریف بیاورند و در رابطه با این‌گونه تئوری‌ها توجیهاتشان را بفرمایند. خوشبختانه ملایانی از طیف خمینی این ظرافت را نداشته‌اند که در رابطه با این‌گونه ابواب شرعی اسلامی سکوت اختیار فرمایند؛ این است که این‌گونه سفارشات در کتاب‌ها و افاضات این جماعات هم بازتاب یافته که حتی خواندنش، برق از سر هر انسان متمدن می‌پراند.

زنان هم البته تنها برای آرامش مردان آفریده شده‌اند و به دلیل همان گناه اولیه مادر بزرگشان حوا، سفیه شده‌اند و با این‌که در ابتدا خردمند آفریده شده بودند، اما عقل از ایشان زایل شده است و تنها این می‌ماند که سخت بزایند و در خانه‌ها محبوس باشند تا آدمیان [یعنی مردان] به کارهای اساسی‌شان که همانا علم کلام و شریعت و تفسیر کتاب آسمانی است، و البته تدارک حکومت اسلامی و تعمیم این آموزش‌ها به جهان متمدن بپردازند.

و زن‌اند که باید دست‌آورد کنند و گندم آرد کنند و بچه را با سختی بزایند و هر ماه با سختی خون ببینند و زادگان مردان را بپایند... و مردان، تنها به کارهای خردمندان‌ه‌ای که از زنان دریغ شده است، مشغول باشند.

«از این عباس نیز روایت کرده‌اند که... چون خدا برهنگی آدم و حوا را بدید، بفرمود تا يك گوسفند از هشت جفتی که از بهشت فرود آورده بود، بکشند و او گوسفندی بگیرند و بکشند و پشم آن را بگیرند و پرشت و با حوا ببافتند. آدم برای خویش جبه‌ای کرد و حوا يك پیراهن و روسری کرد و آن را بپوشیدند و...» (۱۱۱)

از این تفاسیر این‌گونه پیداست که «خداوند اینان» هم در سمتگیری‌اش به سود مردان، زنان را - حتا در شرایطی که هنوز مردان دیگری هم آفریده نشده‌اند - به حبس دائم در حجاب و بیگاری برای مردان و سخت زاییدن محکوم کرده است؛ در حالی که خود، خردمندی را از ایشان دریغ داشته و سفیهشان گردانیده است!!

«از ابن وهب [هم] آورده‌اند که شیطان حوا را وسوسه کرد و پیش درخت آورد و آن را به چشم وی زیبا نمود، آنگاه آدم او را به حاجت خویش خواست.

«گفت: نمی‌شود مگر این جا بیایی؟!»

«و چون بیامد، گفت: نمی‌شود مگر از این درخت بخوری؟!»

«گوید: و از آن بخوردند و عورتشان نمایان شد و آدم گریزان در بهشت همی رفت و خدایش بانگ زد: آدم از من می‌گریزی؟»

«گفت: نه پروردگار! ولی از تو شرم دارم.

«گفت: ای آدم، از کجا فریب خوردی؟»

«گفت: از حوا پروردگار من.

«گفت: پس باید هر ماه یکبار او را خونین کنم چنان‌که این درخت را خونین کردم، وی را خردمند آفریده بودم، اما سفیهش کنم، بنا بود آسان آستن شود و آسان بزاید اما بسختی خواهد زایید.

«این زید گوید: اگر بلیه‌ی حوا نبود، زنان این دنیا قاعده نمی‌شدند، عاقل بودند و آسان حامله می‌شدند و آسان می‌زاییدند.» (۱۱۲)

به هر صورت ردیف کردن این همه اسناد تاریخی که تازه قطره‌ای است از دریای گسترده‌ی اسنادی که در این رابطه‌ها در دست است و اتفاقاً در جمهوری «خردمند» اسلامی حاکم بر ایران هم به چاپ رسیده است؛ همین‌طور مقایسه‌ی تطبیقی این اسناد با رفتار اسلام‌گرایان امروز - چه حاکم و چه در حسرت حکومت و چه حاکمان خانه‌ها - نشان می‌دهد که داستان زنان در کشورهای اسلامی، بسیار بسیار پیچیده‌تر از شعارهایی است که بعضی از سیاسیون و اسلام‌یون راستین در رابطه با زنان مسلمان، مرتکب می‌شوند. داستانی است پر از اشک چشم که تنها نوشتن و گفتن و کنکاش و کاوش و کندوکاو هر چه بیشتر سرنوشت زنان، حقوقشان و «تکالیف الهی‌شان نسبت به اربابان و آقایان و شوهرانشان» می‌تواند ما را - همگی‌مان را - کمی هم به فکر و مطالعه و آداری. اتفاقاً این روزها درست زمانی است که می‌توان به جای آویختن به ایمان مطلق، و بدون وحشت از متولیان دینی، کمی هم به کندوکاو در چگونگی سرنوشت عجیب و غریبمان بپردازیم.

این کوشش هم نه هم‌هی کار است و نه کاری به این گستردگی از عهده‌ی يك تن تنها برمی‌آید. هیئت‌ها و جریان‌هایی را می‌طلبد که با نگاهی انتقادی، با شك در اصول و مبانی اعتقادی و بدیهی این مکتب، این راه را بپمایند و از زخم زبان‌ها و تهدیدها و... هم هر آسبی به دل راه ندهند؛ که اگر قرار است اسلام در کلیتش به نقد کشیده شود، تاریخ درست آن، همین امروز است؛ زمانی که کارنامه‌ی فضاحت بار حاکمان اسلامی، با جسم و جان همه‌مان، هر روزه تجربه می‌شود!

راه باز است و کار بسیار زیاد. این بررسی کوتاه، تنها علامت سبزی در جاده‌ای است که می‌تواند روندگان بسیاری داشته باشد که من - خود - نیز رهرو و پیرو کوشندگانی هستم که این راه را سال‌ها و قرن‌هاست کوبیده‌اند و خیلی‌هاشان هم سر و جان را در راه این جهل زدایی‌ها فدیة داده‌اند. کلاهم را به احترام همه‌ی ایشان - با تمام کاستی‌هایی که ممکن است داشته باشند - از سر برمی‌دارم!

- ۷۸ - سیره ابن هشام، نصف دوم، ص ۱۰۶۲ تا ۱۰۶۳
- ۷۹ - محمد پیامبري که از نو باید شناخت، کنستان ویرژیل گنورگیو، ذبیح‌الله منصوري، ص ۴۱۸
- ۸۰ - تاریخ طبري، محمد جریر طبري، جلد چهارم، ترجمه‌ي ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، صص ۱۲۷۷ تا ۱۲۷۸
- ۸۱ - نهج البلاغه، ترجمه‌ي دکتر سید جعفر شهیدی، چاپ بیستم، ۱۳۸۰، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، برنده‌ي جایزه‌ي کتاب سال بهمن ۱۳۶۹، صص ۵۷ تا ۵۸
- ۸۲ - نهج البلاغه، ص ۳۰۷
- ۸۳ - نهج البلاغه، ص ۴۰۱
- ۸۴ - مروج الذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علي بن حسین مسعودي، ترجمه‌ي ابولقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۸، جلد اول، ص ۶۵۱
- ۸۵ - تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندي، جلد دوم، ص ۳۶، چاپ دوم، سال ۱۳۵۴، انتشارات سپهر، تهران
- ۸۶ - اسلام در ایران، پطروشفسکي، ترجمه‌ي کریم کشاورز، چاپ یکم خارج از کشور، نشر نیما آلمان، ص ۲۶
- ۸۷ - حاکمیت در قرآن، باقر مومني، آرش شماره‌ي ۷۲، مهر و آبان ۱۳۷۸، ص ۴۵
- ۸۸ - سیره ابن هشام، نصف دوم، ص ۱۱۰۶
- ۸۹ - تفسیر قرآن، آیت‌الله شهید سید عبدالحسین دست‌غیب، سرای دیگر، صص ۱۰۴ و ۱۰۵
- ۹۰ - نقد و بررسی کتاب «زن در دولت خیال - افشاري (تبدیل تجربه به شعور اجتماعی)» علی سجادي، ماهنامه‌ي پر، چاپ امریکا، شماره‌ي ۱۸۵، خردادماه ۱۳۸۰
- ۹۱ - نشریه‌ي فمینیستی آوای زن، شماره‌ي ۴۱/۴۰، بهار ۱۳۸۰
- ۹۲ - همانجا
- ۹۳ - مقدمه‌ي بر اسلام‌شناسي، جلد دوم، علی میرفطروس، چاپ سوم، نشر نیما آلمان، صص ۹۴ تا ۹۵
- ۹۴ - جلال و آل احمد، بهروز خرم، چاپ اول، سال ۱۳۸۰، نشر فروغ، آلمان، ص ۴۹
- ۹۵ - بر فراز خلیج، خاطرات محسن نجات حسینی، عضو سابق سازمان مجاهدین خلق (۱۳۴۶ تا ۱۳۵۴) چاپ اول، نشر نی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۷
- ۹۶ - مدرس، قهرمان آزادي، حسین مكي، صص ۶۷۳، ۶۷۴ و ۷۰۷، به نقل از اسلام ایرانی، باقر مومني، چاپ اول، ص ۱۹۹
- ۹۷ - تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندي، جلد سوم، ص ۶۱۸
- ۹۸ - تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ترجمه‌ي ابوالقاسم پاینده، چاپ نهم، سال ۱۳۷۶، سازمان انتشارات جاویدان، جلد اول، ص ۳۵
- ۹۹ - تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، مرتضی راوندي، چاپ دوم، سال ۲۵۳۶ شاهنشاهی، چاپخانه‌ي سپهر تهران، ص ۶۱۷
- ۱۰۰ - همانجا، ص ۶۲۲
- ۱۰۱ - همانجا
- ۱۰۲ - قبض و بسط تئوریک شریعت، یاد شده، ص ۱۵
- ۱۰۳ - تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، جلد یک ص ۴۹ و جلد پنج ص ۳
- ۱۰۴ - سیره‌ي ابن هشام، نصف دوم، ص ۶۵۶
- ۱۰۵ - جامعه‌ي آشفته و جانی مشهدي، شهرنوش پارسی‌پور، نقل از نشریه‌ي «شهروند» چاپ کانادا، ۲۸ اوت ۲۰۰۱
- ۱۰۶ - اسلام در ایران، ای. پ. پطروشفسکي، ترجمه‌ي کریم کشاورز، چاپ یکم خارج، انتشارات نیما آلمان، سال ۱۹۹۸، ص ۹۳
- ۱۰۷ - مروج الذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علي بن حسین مسعودي، ترجمه‌ي ابولقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۸، جلد اول، ص ۶۴۳
- ۱۰۸ - تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ترجمه‌ي ابوالقاسم پاینده، چاپ نهم، ۱۳۷۶، سازمان انتشارات جاویدان، جلد اول، ص ۳۶
- ۱۰۹ - نهج البلاغه، نامه‌ي شماره‌ي ۲۴ ص ۲۸۵

- ۱۱۰- نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد، و اسناد صدر اسلام، تحقیق و گردآوری دکتر محمد حمیدالله، ترجمه‌ی دکتر سید محمد حسینی، کتاب سال ۱۳۷۵، انتشارات سروش، انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم، سال ۱۳۷۷، سند شماره‌ی ۳۷۴، «نامه‌ی علی بن ابی‌طالب (ع) در باره‌ی خریدن کنیزی که دارای شوهر بود» سنن سعید بن مسعود، بخش دوم، ش ۱۹۵۰، ص ۶۱۹
- ۱۱۱- تاریخ طبری، جلد اول، ص ۱۷۵
- ۱۱۲- تاریخ طبری، جلد اول، صص ۶۸ تا ۶۹

